

سلسله دروس استاد آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه اول: پنجشنبه مورخه ۱۳۹۰/۱۲/۴

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رمضانی

بنا شد - به فضل الهی - احادیثی را از کتاب شریف توحید صدوق مطرح کنیم و مورد بحث قرار دهیم. حدیثی که (ان شاء الله) مورد بحث خواهد بود، حدیث اول از باب دوم (باب التوحید و نفی التشبیه) از کتاب شریف توحید صدوق می باشد.

مرحوم صدوق با سند نقل می کند:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَغَيْرِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ:

«خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَوْمًا خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَمَا ذَكَرَ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ. قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ: أَوْ مَا حَفِظْتَهَا؟ قَالَ: قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ...

قبل از شرح خطبه، لازم به ذکر است که توجه داشته باشیم که از مهمترین چیزهایی که نقش دارد در حرکت ما بر صراط مستقیم - در همه شؤون زندگی (اخلاق، رفتار، اعتقادات و سایر امور) - توجه نمودن به وحی و کلمات معصومین علیهم السلام است. زیرا برای همه ما بدیهی و روشن است که آنچه حاکی از وحی است (با توجه به سند و صحت صدور) بسیار سزاوار تعقل و دقت است. هر چه بیشتر در ارتباط با آنچه از وحی رسیده دقت و تعقل شود و با دقت، برداشت از خود وحی داشته باشیم و پیش فرض هایی نداشته باشیم بیشتر بهره مند خواهیم شد. البته اصول مسلم عقلی جای خود محفوظ است و با توجه به اصول مسلم عقلی، بحث تعقل در وحی مطرح است.

لذا هر بیشتر در این خصوص وقت بگذاریم بیشتر بهره مند خواهیم شد. چون قبول داریم که اینها با خدای هستی آفرین در ارتباطاند و گفته های دیگران با بیانات ایشان قابل مقایسه نیست که بگوییم: گفته های اینها برتر است از گفته های دیگران، خیر این تعابیر بسیار ناچیز است. اصلاً دیگران قابل قیاس نیستند با ایشان. اینها کسانی اند که در شأن ایشان در حدیث آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ فَرْدًا مُتَفَرِّدًا فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكْتُوَا أَلْفَ أَلْفٍ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى عَلَيْهَا طَاعَتَهُمْ وَجَعَلَ فِيهِمْ مِنْهُ مَا شَاءَ وَفَوَّضَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فَهُمْ قَائِمُونَ مَقَامَهُ يُحَلِّلُونَ مَا شَاءُوا وَيُحَرِّمُونَ مَا شَاءُوا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...»^۱

شخصیت‌هایی که چنین موقعیتی دارند، سزاوار است که هرچه انسان می‌تواند باید بیشتر با کلمات ایشان انس داشته باشد (البته با توجه به صحت سند و دقت در متن). هرچه بیشتر در کلمات و بیاناتشان دقت و توجه کند بیشتر بر صراط مستقیم خواهد بود.

از برخی روایات استفاده می‌شود که ائمه علیهم‌السلام از کم توجهی ما نسبت به بیانات ایشان، گله‌مند هستند. در خطبه ۸۷ نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤَفَّكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَزِمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ»^۲

حضرت می‌فرماید: مراجعه و شیفتگی شما نسبت به کلام ما باید چنین باشد، همانند کسانی که مدت‌ها آب نداشته‌اند، و به شدت تشنه شده‌اند، ایشان وقتی به آب زلالی برخورد کنند، چگونه خواهند بود؟ چطور به آب حمله می‌کنند و مشتاق‌اند از آب بنوشند و سیراب شوند! باید این جور مشتاق باشید. اینها کسانی‌اند که وصف ایشان گفته‌شده:

«هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ وَلَائِجُ الْإِعْتِصَامِ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نَصَابِهِ وَ انْزَاكَ الْبَاطِلُ عَنْ مُقَامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَبَتِهِ عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ عِوَايَةٍ وَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتُهُ قَلِيلٌ»^۳

به نفع انسان است، موجب سعادت انسان است، باعث رشد و تکامل انسان است که هر چه بیشتر از معادن حکمت و کلمات گهربارشان بهره‌مند گردد.

از مجموعه‌های نفیس توحیدی، کتاب شریف توحید صدوق است. ایشان در ابتدای کتاب - در سبب تألیف کتاب - می‌فرماید:

۱. بحارالانوار ۲۵: ۲۵، حدیث ۴۴.

۲. نهج‌البلاغه: ۱۱۹، خطبه ۸۷.

۳. نهج‌البلاغه (صبحی صالح): ۳۵۷ - ۳۵۸، خطبه ۲۳۹.

«إِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ كِتَابِي هَذَا أَنِي وَجَدْتُ قَوْمًا مِنَ الْمُخَالِفِينَ لَنَا يَنْسُبُونَ عَصَابَتَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لَمَّا وَجَدُوا فِي كِتَابِهِمْ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي جَهِلُوا تَفْسِيرَهَا وَلَمْ يَعْرِفُوا مَعَانِيَهَا وَ وَضَعُوهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَلَمْ يَقَابِلُوا بِالْفَاضِلِهَا أَلْفَاظَ الْقُرْآنِ فَقَبَحُوا بِذَلِكَ عِنْدَ الْجَهَالِ صُورَةَ مَذْهَبِنَا وَ لَبَسُوا عَلَيْهِمْ طَرِيقَتَنَا وَ صَدَّوْا النَّاسَ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى جُحُودِ حُجْجِ اللَّهِ فَتَقَرَّبْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ بِتَصْنِيفِ هَذَا الْكِتَابِ فِي التَّوْحِيدِ وَ نَفْيِ التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ مُسْتَعِينًا بِهِ وَ مُتَوَكِّلًا عَلَيْهِ وَ هُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱.

باب اول این کتاب شریف، در ثواب موحدین است (باب ثواب الموحدين و العارفين). آنها که معتقدند به یگانگی خدای تعالی چه پاداشی دارند! یک بار گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با اعتقاد چه می‌کند! چه آثاری دارد! در این باب روایات بسیار جالبی در این خصوص آمده است. به عنوان نمونه دو مورد را ذکر می‌کنیم:

«عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قَوْلُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ثَمَنُ الْجَنَّةِ»^۲.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَا مِنْ أَلْفَاظٍ كَلِمَةً أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَوْلِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» يَمْدُ بِهَا صَوْتَهُ فَيَفْرُغُ إِلَّا تَنَازَلَتْ ذُنُوبُهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ كَمَا يَتَنَازَلُ وَرَقُ الشَّجَرِ تَحْتَهَا»^۳.

لذا خوب است به این باب مراجعه و در احادیث آن دقت شود. بر همه لازم است که در این خصوص بیشتر متذکر شویم.

از مطالب مهمی که سزاوار است انسان بسیار نسبت به آن دقت داشته باشد، یاد خداست، و اینکه انسان سعی کند که یاد خدا در همه احوال، ملکه و حالت انسان شود. یاد خدا و توجه به ذات حق، در حال سکوت، در حال گفتار و در همه احوال با انسان باشد.

یاد خدا در همه احوال، با انجام کارهای دیگر – که انسان انجام می‌دهد – قابل جمع است. اگر هم به این شدت نشد، باز انسان بکوشد که تا فارغ شد، دلش متوجه خدا شود، مانند عقربه قبله‌نما که بعد از مقداری نوسان، در جهت قبله آرام می‌گیرد و جهتش را پیدا می‌کند. انسان سعی کند به محض اینکه از کارهای معمولش فارغ شد، یاد خدا را در دل زنده کند و دلش متوجه خدا گردد.

کمال افتخار است که انسان هرچه بیشتر در این زمینه تلاش کند تا یاد خدا ملکه نفسانی‌اش گردد. چنان شود که دل، خودبه‌خود متوجه خدا شود. حیف است که انسان به اینجا نرسد.

۱. التوحید: ۱۷ – ۱۸.

۲. التوحید: ۲۱، حدیث ۱۳.

۳. التوحید: ۲۱ – ۲۲، حدیث ۱۴.

در مناجاتی که امام علی علیه السلام به نوف بکالی تعلیم دادند، آمده است:

«إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَشْغَلْهُ الْوُلُوعُ بِذِكْرِكَ وَلَمْ يَزُوهِ السَّفَرُ بِقُرْبِكَ كَانَتْ حَيَاتُهُ عَلَيْهِ مَيْتَةً وَ مَيِّتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً»^۱.

خدایا کسی که ولع و اشتیاق به ذکر تو نداشته باشد، و توجه به تو او را مشغول نکند، زندگی‌اش مایه مرگ اوست و مرگش موجب حسرت او خواهد بود.

لذا این مسائل هر چه بیشتر باشد برای سعادت انسان کارسازتر است.

انسان می‌تواند با انس با کلمات معصومین علیهم السلام این حالت را برای خود حاصل کند.

در همه زمینه‌ها، کلمات معصومین علیهم السلام راه‌گشاست. حتی در مسائل دقیق اعتقادی، باز مشاهده می‌کنیم که توجه به یاد خدا شده است. از خصوصیات کلمات ایشان این است که در عین مباحث علمی حالت تذکر دارد.

بنابر این، به نفع خودما است که با کلمات ایشان مأنوس شویم.

لکن این بحث (توجه به یاد خدا در همه احوال) فعلاً محل کلام ما نیست. کلام ما در خصوص مباحث توحیدی است.

لذا بر می‌گردیم به حدیثی که در صدر کلام ذکر شد. و مقداری در خصوص خطبه‌ای که عرض شد بیاناتی خواهیم داشت.

عنوان باب، توحید و نفی تشبیه است (باب التوحید و نفی التشبیه).

حضرت در آغاز خطبه (حدیث اول) فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ ...»^۲.

ستایش خدایی را که (لا یَمُوتُ) نمی‌میرد.

از جملات بسیار مهم، ستایش و حمد خداست. اینکه انسان بداند هر چه تعریف و توصیف است برای اوست، شکر برای اوست، حمد برای اوست، همه خوبی‌ها از اوست.

در این مورد از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره اهمیت شکر فرمودند:

«وَالشَّاكِرُ بِشُكْرِهِ أَسْعَدُ مِنْهُ بِالنُّعْمَةِ الَّتِي وَجَبَ عَلَيْهَا الشُّكْرُ ...»^۲.

وقتی آدم شکر می‌کند، «الحمد لله» می‌گوید، این شکر و حمد او از آنچه برای آن شکر کرده (خانه و سلامتی، اموال و ...) سعادت بخش‌تر است؛ و خیرش برای شاکر بیشتر است از آن نعمتی که برای آن نعمت، «الحمد لله» گفته. چرا؟ زیرا نعمت‌هایی که برای آنها شکر کرده، همه وسیله زندگی است، همه نعمت‌هایی دنیوی است. اما «الحمد لله» هم سبب شادی و سرور باطنی انسان است و هم موجب سعادت ابدی می‌شود. خیر آخرتش زیاد است.

۱. بحار الأنوار ۹۱: ۹۴، باب ۳۲ - أدعية المناجاة.

۲. وسائل الشیعه ۱۶: ۳۱۳.

البته شکر و حمد از هر نعمتی برتر است مگر نعمت هدایت که چیزی با آن برابری نمی‌کند. در نتیجه، خیلی بجاست که از حمد خدا غفلت نشود، زیرا بر اثر حمد و شکر خدا، توفیقات انسان زیاد می‌شود، الطاف خدا نسبت به انسان افزون می‌گردد.

در حدیثی آمده است که مفضل از امام صادق (ع) درخواست دعائی جامع نمود، امام (ع) فرمود:

«احمدِ الله، فَإِنَّهُ لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُصَلِّي إِلَّا دَعَا لَكَ يَقُولُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»^۱؛

«الحمد لله» بگو، زیرا هیچ نمازگزاری نخواهد بود مگر اینکه برای تو دعا خواهد کرد آنگاه که گوید: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

خدایا هر که حمدت کرد حرفش را بشنو، به خواسته‌اش ترتیب اثر ده.

البته گفتن «الحمد لله» باید در حال شادی باطنی نسبت به نعمت‌های الهی باشد، و یک حالت حسنه در انسان نمودار شود. نه مثل کسی است که گندم‌هاش ریخته بود و مرتب می‌گفت «الحمد لله». کسی که از آن محل می‌گذشت و حالت او را مشاهده نمود گفت: به‌به! چه بنده خوبی! هر چه داشتی (همه گندم‌هایت) ریخته باز هم «الحمد لله» می‌گویی و شکر خدا را ترک نمی‌کنی! فرد ذاکر رو کرد به عابر و گفت: خودش می‌داند من چه می‌گویم و چه حالی دارم!

بعضی شارحین در ذیل جمله «الحمد لله الَّذِي لَا يَمُوت» گفته‌اند: موت به یکی از دو معناست:

اول: زوال و فنا؛ گاهی مرگ و موت گفته می‌شود و مراد از آن معدوم شدن و نابودی است.

دوم: تحول و انتقال از وضعیتی به وضعیتی دیگر؛ گاهی مراد از موت، دگرگونی است.

هر دو معنا در مورد خداوند باطل است؛ زیرا نه زوال دارد و نه انتقال از حالی به حالی، چون ازلی است و قائم به نفس است. به دلیل عقلی، وقتی خدا چنین حقیقتی است که قائم به ذات و ازلی است، پس نابود نمی‌شود، زوال ندارد، تبدل و دگرگونی ندارد، و استکمال برای او معنا ندارد.

عبارت شارح چنین است:

«قد يقال «الموت» و يراد به الفناء و الزوال، و قد يقال على تبدل نشأت النفس؛ فالترقى إلى

كل من الصور المنويّة و النباتيّة و الحيوانيّة و الإنسانيّة و في المراتب الإنسانيّة، موت عن

الصورة السابقة. و الله هو الخالق للموت و الحياة بالمعنيين و لا يوصف هو بخلقه. و أيضا، هو

سبحانه واجب الوجود، و واجب الوجود لا يصحّ عليه الفناء و العدم، و إلّا لزم انقلاب الحقيقة.

و لا يستكمل هو سبحانه إذ الاستكمال، إنّما هو عن نقص و واجب الوجود تامّ و فوق

التّمام»^۲.

«وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ».

۱. الکافی ۲: ۵۰۳ (باب التّحمید و التّمجید)؛ وسائل الشیعه ۶: ۳۲۲ (۱۷- باب استحباب قول سمع الله لمن حمده).

۲. شرح توحید صدوق ۱: ۶۹.

عجائب خلقت خدا تمام شدنی نیست چون «كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ». پس در این مکتب، ذات حق چنین است که: «كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ».

بعضی گفته‌اند: مراد از عبارت «كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ» این است که خدا موجودات را نگه می‌دارد. یعنی مراد ابقاء عالم است. اگر لحظه‌ای خدای تعالی لطفش را بردارد و ابقا نکند همه چیز نابود است. این مطلب – فی حد نفسه – درست است ولی تمام مطلب این نیست. بعلاوه اینکه کار او ابقاست، اضافه بر آن، احداث جدید و بدیع هم دارد. چیزی که بوده نگه داشته و می‌دارد، و چیزی که نبوده را ابداع می‌کند. هرچند عجیب و بعید به نظر رسد اما با یک کلمه ساده می‌شود استبعادش را حل نمود. علت استبعاد برخی انسان‌ها، قیاس خدا به خود است. در حالی که او آفریدگار هستی است که «لایقاس به شیء» چیزی با او قیاس نمی‌شود.

شرح قاضی سعید قمی بر توحید صدوق، شرح خوبی است، البته نه اینکه هیچ اشتباهی در کارش نباشد. خیر، او هم قاطی دارد. گاهی چنان اوج می‌گیرد که بسیار فوق العاده است. گاهی هم مخلوط می‌شود. از مواردی که خوب آمده است همین است که در مورد: «كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ» گفته:

«و لا ينقضی عجائبه لأنّه کلّ یوم فی شأن من إحداث بدیع لم یکن». یمكن أن یقرأ: «من إحداث بدیع»، علی الإضافة أو الوصفیّة، و الأولى أولى.

عجائب خلقت او تمام شدنی نیست چراکه هر لحظه در شأنی است. ممکن است عبارت «من إحداث بدیع» را به نحو اضافه خواند: (مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ)، و ممکن است به نحو وصف خواند (مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ)، اولی همان وجه اول (اضافه) است.

و المعنی: لا ینقطع مخلوقاتہ العجیبۃ الّتی تعجب منها العقول، و یقصر عن البلوغ إلی أسرار حکمتها کلّ فضول. و السّبب فی عدم الانقطاع هو أنّه جلّ ثناؤه – کلّ یوم فی شأن – آی فی کلّ آن یظهر أمرا بدیعا لم یکن قبل الآن. و لیس هو سبحانه قد فرغ من الأمر کما یقولہ اليهود و أضربهم و سرّ ذلک هو تقابل الأسماء الإلهیّة و اختلاف مقتضیاتها و ذلک باب من العلم تكثر فوائدها.

اعلم، أنّه ذهب کثیر من المحقّقین إلی تجدد الخلق مع الآنات، و تشبّثوا بعد أدلّتهم العقلیّة بهذه الآیة و أمثالها، لكن قوله ﷺ فی تفسیر الآیة حیث بین الشّأن بإحداث أمر بدیع لم یکن، یقطع متشبّثهم؛ إذ القائل بتجدد الخلق یقول بمماثلة الوجودات المتجدّدة و هی لا تكون بدیعة.^۱

معنای عبارت این است که شگفتی‌های خلقت او پایانی ندارد، شگفتی‌هایی که عقل‌ها را به شگفتی وا می‌دارد و از رسیدن به اسرار حکمت او هر فضولی ناتوان است. سبب اینکه شگفتی‌های خلقت او پایان ندارد این است که او در هر آنی امر بدیعی به وجود آورد که پیش از آن نبوده. و چنین نیست که خدای تعالی از کار عالم فارغ شده باشد (آنسان که یهود و امثال یهود گویند)....

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ